

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در اصول شیعه از قرن دهم به بعد، عده‌ای از علمای ما که اصطلاحاً به آنها اخباری می‌گویند، طایفه‌ای از روایات را آوردند به عنوان اینکه دلالت بر نبود احتیاط در شبهات بدویه حکمیه می‌کند که احتیاط واجب است.

البته خب مشهورشان قائل شدند شبهات تحریمیه؛ بعضی گفتند حتی وجوبیه باید احتیاط کرد. عرض کردیم به این تعبیر در میان علمای قبل از ما نبود. در میان علمای اهل سنت هم خیلی ضعیف. اما چنین چیزی نبوده. یعنی مشهور علمای اهل سنت هم چنین چیزی نبود. آن وقت اینها به طوائفی از روایات تمسک کردند که توضیحاتش را عرض کردم. خود روایات را سابقاً خواندیم. روایات زیاد است، عرض کردم تقریباً مثلاً آن مقداری که صاحب رسائل آورده فعلاً، حالا غیر از آن که تقدم و یأتی اش شصت و هفت تا ایشان شماره‌گذاری کرده، از روایاتی که در باب وجوب احتیاط است.

و در بحث‌های سابق ما کل این روایات را من البدو الی الختم خواندیم. ولی خب دلالت ندارد یا اگر هم بعضی‌هایش ممکن است اشعار داشته باشد، ضعف اسناد دارد، ضعف دلالت دارد و الی آخره. دیگر تکرار نمی‌کنیم.

آن وقت عرض کردیم که از زمان مرحوم وحید قدس الله نفسه، سعی شده از این استدلال اخباری‌ها جواب داده بشود. جواب‌های ایشان مختلف است و از زمان ایشان حدود صد و خرده‌ای سال بعد از ایشان مرحوم شیخ انصاری و بعد از شیخ هم بزرگان ما سعی کردند، مخصوصاً این سه بزرگوار متأخر ما مرحوم نائینی و آقا ضیاء و مرحوم آقای اصفهانی، سعی کردند از این روایات جواب بدهند.

مرحوم استاد که خلاصه از بحث‌های این بزرگواران دارد، ایشان این روایات را دو طائفه کرده. البته مرحوم نائینی بیشتر تقسیم کرده است. کیف ما کان طائفه اولی، بحث ما در طائفه اولی بود. یک مقدار توضیح بیشتری که کیفیت بحث و بررسی یا تحلیلی که از روایات می‌خواهیم ارائه بدهیم، آشنایی بشود یک حالت ارتکازی برایتان پیدا بکند.

طائفه اولی به تعبیر مرحوم استاد دو تا روایاتی هستند که متضمن لفظ شبهه هستند. که یکی قف عند الشبهه فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام فی الهلکات؛ یکی این طائفه است. یکی هم انما الامور ثلاثة حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلک. البته مرحوم

نائینی اینها را دو طائفه کرده؛ دو جواب به اینها داده است. مرحوم استاد یک طائفه کردند. سرش هم به خاطر اینکه کلمه شبهه در هر دو تکرار شده است.

علی ای حال کیف ما کان این یک طائفه به تعبیر استاد اول. آن وقت مرحوم استاد دو جواب از این طائفه اول، ان الوقوف؛ یکی این که این امر ارشادی است؛ خود امر، مولوی نیست؛ و لذا تابع آن هلکه است. اگر هلکه احراز شد، به اصطلاح در این صورت واجب است اجتناب. و این می خورد به علم اجمالی و شبهات حکمیه قبل از فحص. یعنی در این صورت وقوف واجب است. پس قف عند الشبهه، یعنی واجب است وقوف؛ لکن شبهه به این معنا. حالا ما بنده سراپا تقصیر تعبیری کردیم؛ گفتیم شبهه ای که ما داریم یا به صورت باز است یا به صورت بسته است. شبهه باز را اصطلاحا همانی است که آقایان شبهه بدویه می گویند. شبهه بسته هم همان است که اصطلاحا اطراف علم اجمالی می گویند.

پس مرحوم استاد حمل کردند شبهه را بر شبهه بسته؛ یعنی اطراف علم اجمالی. آن که اخباری ها می خواستند، می خواستند شامل شبهه باز هم بشود شبهه بدویه. لکن ایشان می گویند که امر ارشادی است، امر مولوی نیست و این یک جواب ایشان. یک جواب دیگر هم ایشان دادند از اینجا که این هلکه ای که این به اصطلاح معذرت می خواهم، این روایاتی که دلالت بر برائت می کند یا به تعبیر ایشان ادله ترخیص ظاهری؛ تعبیر ایشان ترخیص ظاهری؛ عرض کردم سر این که این ترخیص را ظاهری می دانند به خاطر اینکه در مورد علم است، در مورد جهل است. اگر بخواهند ترخیص را واقعی بگیرند، تصویب لازم می آید. و لذا مشهور شده در السنه علما که در حدیث رفع همه موارد رفعش واقعی است، الا در خصوص ما لا یعلمون که رفعش ظاهری است؛ چون تصویب لازم است. این ترخیص ظاهری مراد ایشان این است.

ایشان معتقدند که ادله ترخیص ظاهری حاکم بر این روایات است. چون دیگر شبهه نیست. وقتی فرمود رفع ما لا یعلمون دیگر از شبهه در می آید.

پس دو جواب ایشان می دهند. یکی حکومت ادله برائت بر این روایات؛ یکی هم اینکه امر ارشادی است. این راجع به روایت قف عند الشبهه. در آن انما الامور الثلاثة این جواب دوم را می گویند. در امور ثلاثة فقط جواب دوم. چون آنجا امری نیست که حالا بحث بشود که ارشادی است یا مولوی. لذا نتیجتاً در مورد انما الامور الثلاثة می فرمایند جایی که ترخیص ظاهری داریم، امر بین رسیده. به تصرفی که در روایات شده. به عبارت آخری، این امر بین رسیده، مشمول مواردی است که دلیل شرعی بیاید. مراد از امر بین رسیده، بین غیره، شبهات،

مراد آن حالت وجدانی ما نیست. مثلاً بگوئیم ولو ترخیص ظاهری آمده، بالاخره حالت شبهه محفوظ است. ولو حجیت خبر واحد داشته باشد، آن حالت شبهه محفوظ است. ایشان می خواهند بفرمایند نه، اگر ما حجیت خبر ثقه داشتیم این بین رفته می شود. اگر ترخیص ظاهری داشتیم این بین رفته می شود. اگر هم بین رفته می شود از شبهات خارج می شد.

این دو تا جوابی که مرحوم استاد سعی کردند بدهند. پس بنابراین استدلال به این روایت قف عند الشبهه درست نیست و کذلک آن روایت تثلیث. این خلاصه جوابی که از ایشان بود.

در اثناء بحث از روایت اول دو تا آن قلت و قلت هم دارند. من پریروز یادم رفت یعنی ذهنم رفته بود فراموش کردم. این دو تا هر دوش از کلمات مرحوم محقق اصفهانی است. هم در کلمات ایشان به تفسیر بیشتری آمده. ما سابقاً عبارات ایشان را قبل از تعطیلی خواندیم. یادم رفته بود به هر حال دو مرتبه نگاه کردم یادم آمد. آقایان به آنجا مراجعه کنند. به هر حال دو تا آن قلت و قلت در کلام یا یک لا یقال در کلام ایشان هست که متعرض مبانی استادشان مرحوم آقای اصفهانی شدند. عرض کردم مرحوم استاد کرارا عرض کردم شاگرد مرحوم محقق اصفهانی بودند، اما خیلی آراء ایشان را به نام نمی برند. نمی دانم سرش چیست از خودشان باید پرسید.

گاهی می گویند بعضی المحققین، خیلی جاها می آورند اما اسم نمی برند که از کیست، مطلب از کیست. بعد که مراجعه می کنیم در تعلیق مرحوم اصفهانی بر کفایه، در آنجا وارد شده است. بله، اسم مرحوم آقای نائینی را زیاد می برند. شیخنا الاستاد را زیاد می برند. اسم آقاضیاء را هم کم می برند، گاهی، با اینکه پیش ایشان هم بودند، اسم مرحوم آقاضیاء را هم خیلی کم می برند. گاهی هم دارند، مطالب آقاضیاء را هم دارند. زیاد نه، گاهی دارند، اما اسم نمی برند. اما مال مرحوم استادشان مرحوم آقای نائینی چرا؛ مخصوصاً مقرر ایشان هم بودند.

کیف ما کان ایشان در اینجا دو مطلب از مرحوم اصفهانی نقل می کند که البته قبول نمی کند. خود مرحوم اصفهانی هم خیلی حالا به عنوان احتمال و حالا شاید یکی را تمایل داشته است.

این هم راجع به نحوه اشاره اجمالی به کلمات ایشان.

مرحوم نائینی اینها را دو طائفه قرار داده همین طور که الان اشاره کردم. اولاً گفته امر برای ارشاد است و آن جواب با مرحوم استاد موافق است؛ ثانیاً ایشان احتمال داد که اصلاً این امر استحبابی باشد. قف عند الشبهه استحبابی باشد. اصلاً امر وجوبی نیست که حالا بگوئیم بر علم اجمالی حمل نکنیم. این امر برای استحباب باشد.

و بعد هم احتمال دادند که هدف اساسی از این تعبیر این است که انسان اصلا خودش جوری تربیت نفس بکند و به اصطلاح روش تربیتی، که بتواند خیلی راحت محرمات را ترک بکند و خیلی راحت واجبات را انجام بدهد. یعنی اگر انسان موارد شبهه را کنار گذاشت، موارد حرام واقعی را خیلی راحت انجام می دهد؛ موارد شبهه وجوبی را انجام داد خیلی راحت می تواند موارد وجوب را انجام بدهد. لذا ایشان می فرمایند در ذهن من روایتی هست که اگر انسان همه مکروهات را ترک نکند، یعنی معذرت می خواهم، سعی کند همه مکروهات را انجام بدهد، این جرأت بر معاصی پیدا می کند. با اینکه جایز است، مکروه است، لکن همین موجب جرأت او بر معاصی می شود. در حاشیه کتاب همین چاپ جدید نوشته که این را در مصادر پیدا نکردیم. من هم تحقیق کامل نکردم، حالا اگر آقایان در این دستگاهها داشتند بگردند نگاه بکنند وجود دارد یا ندارد.

علی ای حال کیف ما کان پس مرحوم نائینی هم ایشان این را می گوید. آقا ضیاء هم تمایلش به همین است که هر دو روایت ناظر به استحباب است. استحباب الوقوف عند الشبهة. و حملش نکنید بر موارد علم اجمالی. به این معنا که اگر انسان، پیغمبر اکرم (ص) می خواهند بفرمایند این کار جایز است، لکن بعضی از مواردش را ترک بکنیم تا حالت اقدام بر گناه در شما پیدا نشود؛ مقدمه لترك الحرام الواقعی. این هم جواب دیگری که اعلام دادند.

البته مرحوم آقای اصفهانی که باز مقدمتا عرض می کنم یکی از مزایای مرحوم آقای اصفهانی مرحوم محقق اصفهانی معروف به کمپانی، گاهی نکات لفظی و تحلیل های لفظی بسیار قشنگی در کتابش دارد. این مقدار را من در کلمات مرحوم آقا ضیاء یا مرحوم نائینی یا حتی مرحوم آقای خویی هم ندیدم. انصافا این جهت ایشان چون بسیار لطایف قشنگی دارد. در مفهوم شرط متعرض رأی شدیم. انشاء الله در بحث لا ضرر می آوریم. همین جا ایشان متعرض شدند در همین بحثی که الان داریم. ایشان متعرض شدند که انشاء الله الان عرض می کنم.

ایشان می گوید قف عند الشبهة فان الوقوف، اگر فاء برای تفریع باشد، یک معنا می دهد؛ فاء برای تعلیل باشد یک معنا می دهد. اجمالا ایشان سعی کرده یک نکته ظریف ادبی را هم در اینجا بگوید. البته من برای توضیح کلام ایشان عرض کردم چون خود ایشان نگفتند، حالا ما کلام ادبی ایشان را بیشتر بخوانیم. ببینید ما امثال این تعابیر را ما داریم در روایات دیگر؛ مثلاً قف عند الشبهة اگر فرمود لان الوقوف، لام می آورد خیلی ظاهر در تعلیل بود. این احتمالاتی که مرحوم نائینی داده، این احتمال مطرح نمی شد. اگر می گفت قف عند الشبهة ولذلك الوقوف عند الشبهة، این ظاهر در تفریع بود. لذلك اگر می گفت ظاهر در تفریع بود. آن وقت نظر مرحوم محقق اصفهانی این است که حالا

فان آورده، هر دورا احتمال دارد. هدف مرحوم محقق اصفهانی از این مطلب، همان مطلبی است که دیروز مفصلا در بحث متعرض شدیم. آن بحث این است که این هلکه ای که در آخر روایت هست، خیر من الاقتحام فی الهلکه، آن هلکه ای است که از ترک وقوف است؛ این همان فهم اخباری هاست. یا آن هلکه ای است که با قطع نظر از وقوف؛ یعنی چون هلکه است تو وقوف بکن. این همان فهم آقای خویی است. و فهم اصولی ها. یعنی آن بحث این بود که ان الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه، این هلکه چیست. یعنی اگر شما ترک وقوف کردید هلکه است، اخباری ها این جور فهمیدند. یا نه یک هلکه ای قبل از وقوف است. فرض یک هلاکی شده، تو برای اینکه به آن هلاک نرسی وقوف بکن. خوب دقت بکنید. این حرفی است که مرحوم آقای خویی می گویند. اینها حرفشان این است و مرحوم نائینی. نائینی هم حرفش همین است، لذا امر ارشادی گرفتند. یعنی شما مثلا یک علم اجمالی دارید، می دانید یک حرامی در بین هست به نحو علم اجمالی، پس هلکه هست؛ به خاطر هلکه وقوف بکن. مرحوم آقای اصفهانی به خلاف این بزرگان دیگر، این بحث را مطرح کردند که اگر فاء برای تفریع باشد، یعنی این هلکه مال ترک وقوف است. اگر فاء برای تعلیل باشد یعنی هلکه قبل از وقوف است. ایشان فرق اینجوری گذاشتند. البته بعد استظهار کردند که فاء برای تعلیل است. و لذا هم نوشتند مرحوم شیخ و دیگران هم غیر از این احتمال ندادند. مطلب ایشان درست است، احتمال اینکه فاء تفریعی باشد فوق العاده ضعیف است انصافا، بینی و بین الله ایشان از باب احتمال حتما ذکر فرمودند. فوق العاده ضعیف است. باز اگر بنا بود تفریعی باشد، مثلا می گفت قف عند الشبهه و لذلك الوقوف؛ این باز بهتر بود با تعبیر لذلك. اصلا فاء ظهور اولی اش در تعلیل است.

مرحوم نائینی قدس الله سره در ادله استصحاب که خواهد آمد، لا تنقض یقین بالشک، ایشان یک بحثی دارند که تعلیل با فاء اصرح از تعلیل با لام است. حالا در ذهن ما لام اصرح است. در ذهن ما این طور است. لا تشرب الخمر لانه مسکر؛ این ذهنیت ما این طور است که اگر تعلیل با لام بود، لام در تعلیل اصرح است. این در ذهن ما این طور است.

مرحوم نائینی یک تقریبی دارد چون اگر بخواهیم متعرض بشویم طول می کشد، فقط یک اشاره ای می کنم. آقایان خواستند مراجعه بفرمایند. مرحوم نائینی یک بحثی دارد که تعلیل با فاء اصرح است از تعلیل با لام. حرف بدی هم نیست انصافا ذوقا بد نیست. مرحوم استاد هم موافقت فرمودند آقای خویی. لذا آقای خویی در اینجا حرف استادشان که اینجا تفریعی باشد اصلا ذکر نکردند. بعضی از کلمات محقق اصفهانی را آوردند، این قسمت را متعرض نشدند. انصافا خود محقق اصفهانی هم دارند که این معنا خیلی بعید است. انصافا تفریعی خیلی بعید است. حقا يقال ظاهری در تعلیل است. بلکه عرض کردم مرحوم البته خب شاید خیلی روشن نبوده در همه موارد. حالا

مثل این مورد که به قول ایشان احتمال تفریع هم هست. اما به طور کلی این احتمال که فاء اصرح باشد از لام، این احتمال وارد است؛ خصوصاً در جمله‌ای از موارد. حالا انشاءالله در محل خودش توضیحش را عرض خواهیم کرد.

علی‌ای حال کیف ما کان این هم احتمالی بود که مرحوم محقق اصفهانی دادند. البته ایشان با تمسک به یک روایتی که در باب احتیاط در نکاح، احتمال داده‌اند، بلکه عقوبت نباشد، مفسده باشد. که آقای خویی هم خواندیم عبارت آقای خویی ورد کردند، این حرف مرحوم محقق اصفهانی را.

خب این مجموعه آرائی بود که ما الان در این جا دیدیم. دیدیم اولاً بعضی این دو روایت را دو طائفه قرار دادند، مثل مرحوم نائینی. بعضی یک طائفه مثل آقای خویی. و علی‌تقدیر بحث‌های متعددی شده. اینکه البته عرض می‌کنم ما قاعدتاً در یک حدیث واحد این قدر توقف نمی‌کنیم، لکن من برای نمونه عرض می‌کنم که ذهن شما آماده بشود برای بقیه موارد، آشنایی با بقیه موارد، و کیفیت تحلیل یک کلام را، حالا در یک مورد خیلی باز صحبت می‌کنیم، بقیه هم یقاس علیه. اینها را نحوه کار را دستتان بیاید.

بینید عبارت این است؛ قف عند الشبهه فان الوقوف عند الشبهه خیر من الاقتحام فی الهلکه. مطالبی، حالا بخواهیم ما که تحلیل افرادی دارد و تحلیل ترکیبی. یعنی هم مفاد مفردات باید روشن بشود، هم مفردات هیئت ترکیبی. هیئت مجموع مفادش بشود معلوم. عرض کنم که نسبت به مفردات و یا حالا مفرداتی که جنبه ترکیبی دارند، یعنی جنبه معانی هیئاتش؛ چون مفردات یکی معانی مواد است، یکی معانی هیئات. من محل کلام را در این عبارت نقل می‌کنم در همین عبارت واحد، احتمالات را نقل می‌کنم برای اینکه ذهن شما باز بشود. بینید اول دارد قف، در بحث قف می‌دانید که بحثی در اصول شده در هیئت افعال است. دلالت بر وجوب می‌کند یا استحباب. روشن شد؟ مثل اخباری‌ها قف را بر وجوب گرفتند. آقای خویی بر وجوب گرفت لکن حمل بر ارشاد کرد. نائینی هم همین، نائینی برای بار دوم گفت نه این امر استحبابی است. آقا ضیاء هم میلش به همین است که این استحبابی است. اصلاً قف امر استحبابی است. خوب دقت کردید؟ این یک مطلب اصل مطلبی که هست.

دو، کلمه شبهه که بعد تکرار شده. فان الوقوف عند الشبهات؛ عند الشبهه، آیا این کلمه شبهه اینجا بحث ماده است، هیئت نیست. آیا این مطلق شبهات را می‌گیرد، یا یک طائفه خاص از شبهه را. اگر یک طائفه خاص را بگیرد باید به قرائن در کلام باشد. اخباری‌ها می‌گویند مطلق را می‌گیرد. اختلاف را می‌خواهم بگویم. اما دیدید که مثل آقای خویی می‌گویند شبهه اطراف علم اجمالی را می‌گیرد. یا حالا آن اصطلاحی را که بنده به کار بردم اگر قبول بفرمایید، شبهه باز یا شبهه بسته. شبهه بازی شبهه‌ای است که طرف ندارد، باز است. مثل اینکه

نمی دانید سیگار حرام است یا نه. شبهه باز. این را اصطلاحاً می گویند اطراف شبهه بدویه. شبهه بسته آن که دو طرف پیدا می کند یک دایره ای می شود یا این حرام است یا آن، خون یا در این اناء افتاده یا در آن اناء. پس در کلمه شبهه چه در اینجا چه در بعدش، این هم منشأ اختلاف بین آقایان اخباری ها و اصولی ها است. آنها می گویند مطلق است، شامل شبهات بدویه هم می شود. اینها می گویند نه خصوص شبهات اطراف علم اجمالی است. خب طبعاً اگر ما باشیم حق با اخباری هاست ابتدائاً؛ چون شبهه مطلق است. پس در اینجا آقایان اصولی ها باید اقامه دلیل بکنند. باید یک دلیلی اقامه بکنند که این لفظ شبهه مراد خصوص شبهه اطراف علم اجمالی است. روشن شد؟ دلیلش هم الان ابتدای کلمات ما روشن شد. مرحوم نائینی و شاگرد ایشان مرحوم آقای خویی دلیلشان این است که اینجا فرض هلکه قبل از شبهه شده. فان الوقوف خیر من الاقتحام؛ پس یک هلکه ای باید باشد. به خاطر آن هلکه تو توقف بکن. ایشان می فرماید فرض هلکه اگر می خواهد قبل از شبهه باشد، باید در کجا باشد؟ در شهرت علم اجمالی باشد. چون می گوید یا این واجب است یا این واجب است. و الا اگر شما ابتدائاً مثلاً در باب سیگار شما فرض هلکه که نمی کنید. شما نمی توانید بگویید سیگار کشیدن توش هلاک است. این را که نمی توانید بگویید. باید یک فرض هلاک بشود قبل از وقوف شما. آن فرض هلاک قبل از وقوف شما، آن در اطراف علم است. روشن شد؟ پس آن آقای که می گوید شبهه مطلق است، تمسک می کند به ظاهر لفظ. آن آقای که می گوید شبهه خاص است، تمسک می کند به آن فرض هلکه که در آخر کلام است. پس این بحث ابتدائاً یک بحث افرادی بود، لکن معلوم شد که این بحث افرادی را ظهورش را از ترکیب گرفتند، از جمله گرفتند. یعنی اگر ما به ظاهر افرادی اش نگاه کنیم، مطلق است. اما اگر به ظاهر ترکیب نگاه کنیم با آن حتی ای که بعد دارد، این مقید می شود به شبهه در اطراف علم اجمالی. خوب روشن شد این کلام چه جور دارد تحلیل می شود.

س: ۲۷: ۲۱

ج: آن هم مثل علم، چون هلاک توش هست. اصلاً نکته آن فحص هم علم اجمالی است دیگر. یکی از نکات، یعنی مشهور در کلمات اینها، وجوب فحص در شبهات حکمیه، یکی از مدارکش هم علم اجمالی است. اجماع هست، علم اجمالی هست، ما همان راه خاص خودمان را داریم. حالا انشاء الله اگر رسیدیم در آنجا متعرض می شویم. ما هم راه دیگری رفتیم.

عرض کنم که این هم راجع به این قسمت. بخش سوم روی کلمه فاء، فان الوقوف؛ عرض کردیم این بحث را حتی اخباری ها مطرح نکردند در اصولی ها هم فقط مرحوم محقق اصفهانی، احتمال داده تفریع باشد، احتمال داده تعلیل باشد. می گوید اگر تفریع باشد با مسلک اخباری ها می خورد. این را هم خود اخباری ها ننوشتند. چون می گوید قف عند الشبهة؛ تفریعش هم واضح است. می گوید بایست.

بنابر اینکه وقوف بر تو واجب است، اگر وقوف نکردی تو هلاکی. این مناسب است که هلاک مال ترک وقوف است. چون تفریع می خواهد بگوید. اما اگر تعلیل باشد باید هلاک قبل از وقوف باشد. حرف بدی هم نیست انصافا. لکن همچنان که خود ایشان، یکی یکی برویم جلو. همچنان که خود ایشان فرمودند انصاف قصه به این می خورد که فاء برای تعلیل باشد، تفریع بودن خلاف ظاهر است. این بخش سوم.

فان الوقوف عند الشبهات، این متن این روایت چند تا متن پیش ما دارد. آن متنی که تقریبا معتبر است به حسب قواعد رجالی، یکی مقبوله عمر بن حنظله است؛ یکی هم یک روایتی است مال مسعدة بن زیاد که از آن تعبیر به موثق شده. توی هر دوی اینها شبهات است، به صیغه جمع آمده است. بعضی جاها شبهه شاید مفرد باشد، اما اینجا به صورت جمع است. فان الوقوف عند الشبهات. این راجع به کلمه شبهات هم چون صحبت کردیم دیگر تکرار نمی کنیم.

مسئله پنجم، کلمه خیر است. در این کلمه تا جایی که من دیدم، آقایان بحث نکردند. آقایانی که من دیدم، بحثی نکردند. لکن در مورد کلمه خیر می شود این بحث را هم مطرح کرد که آیا خیر مطلق است یا خیر نسبی است. خیر مطلق بگوییم دائما وقوف بوده؛ و دائما وقوف لازم است. خیر نسبی به این معنا بگوییم این وقوف تابع آن مقدار شبهه است و تابع آن احتمال هلاک است. اگر احتمال هلاک قوی است مثل علم اجمالی، آنجا وقوف لازم است. اگر احتمال هلاک ضعیف است آنجا خیریت به، یعنی این خیریت تابع درجه هلاک است. اگر آن هلاک متیقن است، مثل علم اجمالی، اینجا خیر مطلق است. اینجا لزوم آور است. این خیریت لزوم آور است. اما اگر آن هلاک مثل سیگار کشیدن احتمالی است، هلاکش احتمالی است، خیریتش هم احتمالی، به همان نسبت است. یعنی نسبت خیریت تابع نسبت هلاک است. آن هلاک متیقن است، هلاک مظنون است، هلاک مشکوک است. به طبق آن هلاک، به طبق آن هلاک این خیریت فرق بکند. اگر خیریت فرق کرد خواهی نخواهی وقوف فرق می کند. برای عده ای از موارد واجب می شود، نمی شود.

فان الوقوف خیر من الاقتحام فی الهلکة؛ در مورد هلاک هم دو بحث اساسی هست. یک بحث اساسی این است که آیا مراد از هلاک، هلاکی است که بعد از ترک شبهه است که این را اخباری ها می گویند. یا هلاکی است که قبل از وقوف است، قبل از ترک شبهه. این استظهاری است که آقایان اصولی ها مثل مرحوم نائینی و آقای خویی استاد فرمودند. این یک بحث.

بحث دوم آیا این هلاک عقوبت است یا این هلاک شامل مفسده واقعی هم می شود؟ حالا آقای استاد احتمال سوم ضرر هم اضافه کردند. این خیر من الاقتحام فی الهلکة یعنی عقوبت؟ مرحوم آقای به اصطلاح اصفهانی این احتمال داده که گفتند توی روایت موثق

مسئله به معنای عقوبت نباشد، به معنای مفسده واقعیه باشد. عبارت ایشان را سابقا خواندیم، دیگر بخواهم خیلی توضیح بدهم تکرار ما سبق می شود. آقایان مراجعه کنند اگر خواستند تفصیل بیشتر بحث.

خب طبعا یک احتمال هم هست که هلکه مطلق باشد. هم شامل عقوبت باشد، هم شامل مفسده بشود و هم شامل ضرر دنیوی بشود. بگوییم این هلکه ای که در اینجا پیغمبر (ص) فرموده این است.

این راجع به مفردات.

بحث دیگری که اساسا هست بحث هیئت ترکیبیه هست و مفاد ترکیب. این را من ندیدم در کلماتشان رویش کار کرده باشند. و آن مراد ما از مفاد کلام نه مراد ما مفاد به اصطلاح آن نسبت حکمی که مطلقا؛ یعنی مجموع کلام و مساق کلام، سوق کلام. آن نکته اش اینجاست که آیا این کلامی که پیغمبر (ص) فرمودند علی تقدیر ثبوت نسبت، یا امام (ع) فرمودند، آیا در مقام تعبد هستند؟ این همان چیزی است که اخباری ها فهمیدند. یا اصلا در مقام تعبد نیستند، یک امر عقلایی را فرمودند. خب هر جایی که شما یک درجه از هلاک احتمال بدهید، طبق آن درجه هلاک توقف می کنید. این می شود امر عقلایی. شما یقین دارید به اینکه یکی واجب است؛ توقفتان با یقینی است؛ هشاد درصد توقفتان هشاد درصد؛ چهل درصد، دقت کردید؟

این را چون من دیدم در کلماتشان؛ هیچ کدامشان این بحث را نکردند. خب یک بحث دیگر این است که ما آن هیئت ترکیبی، روشن شد هیئت ترکیبی؟ یعنی آن چیزی که لاجله است، لاجه سیق الکلام؛ این مجموع کلام که با هم نگاه بکنیم، آیا هدف بیان یک ارتکاز عقلایی است؟ چون ما در ارتکاز عقلایی هم داریم این مطلب را. ما در مواردی که احتمال هلاک یا ضرر یا مفسده بدهیم، اقدام ما و توقف ما طبق همان درجات است. عقلایی هم هست. اصولا در اینجا چون پیغمبر (ص) فرمودند، یک قاعده ای دارند که اگر هر کلامی از شارع جاری بشود، اصل اولی این است که تعبد است. یک قاعده این طوری گذاشتند که شارع اگر تکلم کرد، اصل اولی سوق کلام ایشان تعبد است.

حالا ما بگوییم نه به عکس است؛ اصل اولی که عقلایی باشد. مخصوصا اگر ثابت بشود از رسول الله (ص) است. چون ظاهرا احتمال دارد مخصوصا در اول مشرکین بودند، منافقین بودند، در مدینه یهود بودند. بعید نیست خیلی از کلمات پیغمبر اکرم (ص) روی ارتکازات عقلایی باشد. همین طور که امیر المومنین (ع) در نهج البلاغه دارند؛ و ابعت الله النبین لیشروا دفائن العقول؛ این شاید دفائن العقول باشد. یک راه عقلایی؛ خب چه قاعده ای داریم که ما همه اینها را حمل بر تعبد بکنیم. ارجاع است به یک نوع سیره عملی، به یک نوع

سلوک انسان، به یک نوع روش تربیتی، که انسان یک نوع روش عملی، این از مصادیق عقل عملی باشد. که انسان در زندگی اش به حسب آن نسبت هلاک، اقدام و عدم اقدامش را تنظیم می کند. آن مقدار مثلاً اگر گفتند آقا ضرر دارد سیگار؛ خب ضررش را حساب می کنند هشتاد درصد، نود درصد، بعد ضررش مثلاً فرض کنید در طی بیست سال ظاهر می شود یا در طی یک سال ظاهر می شود. انسان این جهات را حساب می کند و انجام می دهد دیگر. یا اقدام می کند یا به اصطلاح دست نگه می دارد، توقف می کند.

پس یک مطلب دیگر در کل این کلام این است که این طور در ذهن آقایان آمده، اصلاً این کلام را عقلایی معنا نکنیم یا این کلام را تعبدی معنا نکنیم. آنچه که بین اخباری ها و اصولی هاست کأنما مسلم است تعبدی. دقت فرمودید؟ چون من ندیدم این احتمال را. پس این مجموعه احتمالاتی که در این کلام بود، از اول کلام تا آخر کلام، چه مفرداتش، چه آن هیئت ترکیبی اش و در مفردات هم چه آنهایی که به عنوان هیئت بودند مثل قف یا آنهایی که به عنوان ماده بودند مثل شبهات یا هلکه. این روشن شد تحلیل کلام؟

آن وقت طبق این تحلیل شما نتیجه گیری می کنید.

س: کسانی که ارشاد گرفتند امر عقلایی را مگر نفرمودند؟

ج: نه، ارشاد به آن مقدار هلکه گرفتند.

س: متناسب با همان

ج: نگفتند نه. و لذا هم گفتند خیر مطلق است. آن هلکه را هم گفتند اطراف علم اجمالی. گفتند وقوف هم واجب است. آنهایی که ارشادی گرفتند. شما ابتدائاً به ذهنتان، من هم احتمال دادم که مراد آنها. بعد که نگاه کردیم دیدیم نوشتند تابع آن هلکه است و این هلکه باید احراز بشود، پس می شود علم اجمالی. پس هم خیر را مطلق گرفتند هم هلکه را مسلم گرفتند. آن وقت وقوف را هم واجب گرفتند. روشن شد؟ این هم راجع به این قسمت.

پس بنابراین تا اینجا به نظر ما یک تحلیلی از مطلب خدمتتان عرض کردم. البته این شما حتماً شاید مطلع باشید شنیدید حتماً در اخبار و غیره، امروزه در دنیای روز در قراردادهای بین المللی هم حتی بسته می شود، به اصطلاح خودشان پروتکل ها؛ در اینها سعی می کنند روی الفاظ ماده قانونی خیلی دقت بکنند، فوق العاده زیاد. اصولاً از وقتی که روح قانونی، یعنی روح قانون بنا شد در جامعه ها حاکم بشود، یعنی در مقابل آنجایی است که قانون ننوشتند، در جامعه ای که قانون نیست، مثل نظام استبدادی، از وقتی که بنا شد روح قانون حاکم

.....
باشد، همین کتاب مونتسکیو را نگاه بفرمایید روح القوانين. از وقتی که بنا شد روح قانون حکم بشود، یکی از نکات مهم در قانون غیر از آن جهات معنوی قانون، جهات لفظی قانون هم خیلی مورد تأکید قرار گرفت. یعنی یکی از نکاتی که در قوانین خیلی الان روی آن عنایت می شود، و حتی در پروتکل ها فضل عن قوانین، اختیار الفاظ است. خیلی دقت می کنند، فوق العاده دقت، الان هر چه هم می گذرد دقت ها شدیدتر می شود.

آن وقت شما در دو مرحله نیاز به این نکته دارید؛ یک، آنجایی که می خواهید از نصوص از روایات، از آیات کتاب یا روایات، استخراج معنا بکنید. انصافا آن ظرایف لفظی را باید مراعات کرد. انصافش این طور است. مثل اینکه آقایان ما مثلا بحث مفصلی در لاضرر و لا ضرار، فرق بین ضرر و ضرار؛ این کاملا بجاست یعنی کاملا معنا... توی فقه ما و فقه اهل سنت الان بیشتر در فقه اسلامی روی این جهت است. اما بنا بر مسلک ولایت و ولایت فقیه و اینکه شأن فقیه هم حکومت است، آن قسمت دوم هم ابتلا هست نه اینکه فقط قسمت اول باشد. الان در قوانین بشری، قسمت دوم، یعنی وقتی قانونگذاری می کنند، وقتی قانونگذاری می کنند تا مسئله برسد به قراردادهایی که می بندند در سطح جهانی، یا بین کشورها، در سطح قوانین و در سطح قراردادها، روی الفاظ کاملا ظرافت به خرج می دهند.

در حوزه های ما متعارف ظرافت را در مرحله استنباط به خرج می دهند. لکن انصاف قضیه ما در این ظرافت در هر دو مرحله داشته باشیم. هم در مرحله استنباط هم در مرحله انشاء حکم. احکام ولایی. به تعبیر بنده چون فقه را به دو بخش تقسیم می کنیم؛ فقه استنباطی یا فقه ولایی. در هر دو الفاظ خیلی نقش دارند.

و اصولا یکی از مسائل بسیار بسیار مهم این است که اگر ما می خواهیم در بخش فقه استنباطی استنباط بکنیم، باید لفظ انعقاد ظهور بشود. این را حالا چون دیگر امروز گفتم باید ظاهرا وقت تمام شد می رسد به فردا، یک نکته خیلی مهمی است. باید لفظ را جوری معنا بکنیم، مثلا الان من برای شما تحلیل کردم. بعد از این تحلیل می خواهم نتیجه گیری بکنم. باید کاری بکنیم که آن نتیجه ای را که می گوئیم، این انعقاد ظهور در آن نتیجه بشود. این یک مطلبی است بسیار بسیار مهم، خیلی کم اهمیت نگیرید. چون در کتب علمی ما الان گاهی لفظ ظهور در یک معنا دارد، می گویند این معنا روی قرائن که هست نمی شود اراده بکنیم. خوب دقت بکنید. حالا که نمی شود اراده بکنیم پس حملش بکنیم بر این. من معتقدم این عرفی نیست. و این خیلی متعارف است در فقه ما. مثل مرحوم صاحب حدائق ایشان می گوید اشتهر بین الفقهاء و الاصولیین که اگر یک جا امر داشتیم و نهی داشتیم حمل بر کراهت بکنیم. ایشان قبول نمی کند این مبنا را قبول نمی کند. می گوید امر ظاهر در وجوب است و آن هم ظاهر در، به چه معنا ما حمل بر کراهت بکنیم. یکی از موارد اشکال صاحب حدائق، دائما

تکرار می شود، در حدائق این را زیاد تکرار می کند. اشکال می کند در کیفیت جمع. حالا همین مثالی که در زبان من دیروز و امروز جاری شد. خب این آقایان می گویند رفع عن امتی ما اخطأ و افلان و ما لا یعلمون، لفظ ظهور دارد در رفع واقعی. لذا هم در نسیان و خطا و اکراه و اضطرار و عدم الاطاقه، رفع را واقعی گرفتند. اما در ما لا یعلمون می گوید نمی شود؛ چون تصویب لازم می آید. حالا که تصویب لازم آمد حملش بکنیم بر رد ظاهری. چون مشکل لازم می آید.

سوال این است؛ آیا این را ما این یک منهج کلی است نه اینکه حالا خیال کنید، من جمله آقای خویی رحمه الله علیه استاد هم یک ورقه ای این اواخر حیاتشان، هزار و چهارصد و هشت یا نه تاریخ آن ورقه است، نوشتند راجع به کامل الزیارات که برگشتند، ایشان فرمودند که عبارت کامل الزیارات توثیق جمیع طبقات سند است؛ لکن بعد که به کتاب مراجعه کردند توش مجاهیل و ضعفا و کذابین و وضاعین و ضعفا فی الحدیث الی ما شاء الله وجود دارد. خب این خیلی بعید است ایشان بخواهد تمام اینها را توثیق بکند. دقت می فرمایید؟ لذا ایشان فرمودند حملا للفظ علی خلاف ظاهر می گوئیم مراد مشایخ ایشان است.

این نکته فنی اینجاست؛ این حملا للفظ علی خلاف ظاهر این یک قاعده ای در اصول شد. من می خواهم این را بگویم. خود ما هم مثل صاحب حدائق این را قبول نمی کنیم. یعنی اگر لفظ، این خیلی مسئله مهمی است، ظهور در یک معنا داشت، لکن ما شواهدی داشتیم که این معنا اراده نشده، فرض کنید؛ خب چه داعی داریم که بگوئیم حملا للفظ علی خلاف ظاهر چه نکته فنی دارد؟ بگوئیم کلام مجمل است. راه سومی هم هست دیگر، بگوئیم کلام مجمل است نمی فهمیم. یعنی به عبارت آخری به مجرد اینکه اراده ظاهر ممکن نیست، حمل بر خلاف ظاهر بکنیم، این موضوع حجیت نمی شود. حجیت موضوعش ظهور است. انعقاد ظهور در کلام. شما که قبول می کنید لفظ در این معنا ظاهر نیست، این را که قبول می کنید، اگر ظاهر نبود، انعقاد ظهور نشد، چطور حجیت خواهد بود؟ معیار در حجیت انعقاد ظهور است. این خیلی آثار دارد. این کم نیست. این مسئله ای است که الان بزرگان اصحاب ما به آن مبتلا هستند.

حالا شما می گوئید حدیث رفع عن امتی ما لا یعلمون ظهور در رفع واقعی دارد. رفع واقعی را هم نمی توانیم قبول کنیم. بسیار خب، پس حدیث می شود مجمل. نه بگوئید چون این معنا اراده نمی شود حملش بکنیم بر رفع ظاهری. دقت بکنید. چون اگر اراده رفع ظاهری امام (ع) کرده، کی این کلام امام (ع) برای ما حجیت است؟ وقتی انعقاد ظهور بشود؛ چون اینجا بحث حجیت است دیگر. اگر انعقاد ظهور نشد، چطور برای ما حجیت بشود؟

لذا در اینجا خوب دقت کنید، بنده الان این کلام را تحلیل کردم، تحلیلی که هیچ کدام در این کتابها نیامده، همه را جمع کردیم، یک چیزهایی هم خودمان اضافه کردیم، این مجموع، لکن شرط اساسی در تحلیل باید برسد به درجه انعقاد ظهور. اگر به انعقاد ظهور نرسید، کلام مجمل است. نمی‌گوییم حملا للفظ علی خلاف ظاهر مراد این است، حمل بر این معنا می‌کنیم. این خیلی مسئله مهمی است. اصل این مسئله ریشه از قرن‌های دوم و سوم دارد. در کل فقه اسلامی آمده. و آن اساسش هم سر تعارض بود. گاهی نصوص متعارض بودند، اینها برای رفع تعارض می‌گفتند این حدیث حمل بر این معنا، این هم حمل بر این معنا؛ که مسلک جمع درست شد. عرض کردیم در قدمای اصحاب ما این مسلک نبوده. البته نبوده آنهایی که کتاب مسالکشان دست ما رسیده. این را مرحوم شیخ طوسی خیلی گنده کرد. این مسلک جمع روحش این است.

خیلی البته این مسئله عرض کردم اصلا دوازده قرن در فقه اسلامی ریشه دارد. اختصاص به، البته ما الان به شیخ طوسی نسبت می‌دهیم؛ چون ایشان تصریح کرده است. اما مثلا ما می‌دانیم روایات متعارض در کتاب حسین بن سعید هم بوده. حالا ایشان چه کار کرده، ما نمی‌دانیم. روایات متعارض در کتاب محمد بن احمد بوده، ایشان قائل به مسلک جمع است. ما احتمال می‌دهیم شیخ طوسی از قبلش گرفته باشد. الان ذکر نشده. بله، ما کتابی از صاحب دعائم الاسلام که اسماعیلی است داریم. ایشان ما بین مرحوم کلینی و صدوق است. حدود صد سال وفاتش قبل از وفات شیخ طوسی است. ایشان هم یک رساله ایضاح دارد، حالا وقت تمام شد، دو سه دقیقه فقط. ایشان هم رساله ایضاح دارد، مسلکش جمع است. یعنی رفع ید از ظهور این خبر و آن خبر برای اینکه با همدیگر. این یک مسلک شد. از قبل از ایشان کتاب تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه. من مثال می‌زنم. ابن قتیبه از بزرگان اهل سنت است. مرد بسیار ملایی است انصافا خیلی وجود مغتنمی است ابن قتیبه. کم، همین الامامه و السیاسی اش تا یک حدی بین ماها مشهور شده، اما کتابهای خوبی دارد ایشان. عیون اخبار دارد بسیار مرد، الاخبار الطوال دارد. علی ای حال این ابن قتیبه کتاب دارد تأویل مختلف الحدیث. این قبل از شیخ طوسی است تقریبا به دو قرن. ما احتمال می‌دهیم اینها شاید زمینه‌های تفکر شیخ طوسی هم بوده. ایشان هم مسلکش جمع است. ایشان هم روایات متعارض اهل سنت را می‌آورد، سعی می‌کند جمع بکند ۳۹:۵۰ دقت کردید چه می‌خواهم عرض بکنم؟ یک مطلبی نیست که خیال کنید الان آقای خوبی مثلا نوشتند.

یک سابقه ۱۲۰۰ ساله دارد. ۱۳۰۰ ساله دارد. و این را باید رویش فکر بکنیم به این آسانی نیست. بزرگان ما این راه را رفتند. اما دیدید عرض کردم برایتان مثال همین معاصرین ما مرحوم صاحب حدائق. ایشان به شدت مخالف با این مسلک است. که اگر امر بود و نهی حمل بر کراهت بکنیم. ایشان می‌گوید این ظهورش در آن است آن هم ظهورش در آن است. این را ما الان برایتان تحلیل کردیم. اگر یک

ظهوری اراده نشد، خوب دقت بکنید، بنایشان بر این شده حالا این مثال بارزش کجا بود؟ وقتی متعارض بودند. گفت سمع الازرة سحت لا بأس به الازرة؛ این ظهور دیگر اراده نشد. وقتی ظهور اراده نشد، به جای اینکه آن دلیل را الغاء بکنند توجیه می کردند. این اسمش شد حملا للفظ علی خلاف ظاهر.

س: خلاف ظاهر اولی نمی گفتند؟ می گفتند مجموع ظهور در کراهت دارد؟ آن را نمی گفتند؟

ج: نه آن بحث، آن دیگر نمی شود، این قرینه بر آن نمی شود. این دو تا متضاد هستند با هم. البته خب آنها جوابشان این است که این دو تا را با هم نگاه کنند می شود کراهت. این که شما فرمودید این است.

روشن شد آقا این مطلب؟

یک مطلب بسیار بسیار مهمی است. این مطلب خیلی جزو امهات کار است اگر حضرات سن جوانی نتوانستند رویش کار بکنید بعد گیر کلی دارید. خود من تمایلم به همین است. البته این خلاف مشهور است انصافا. خود من تمایلم به این است که اگر یک ظهوری اراده نشد، نگوییم حملا للفظ علی خلاف ظاهر یک معنای دیگری دریاوریم. بگوییم دلیل مجمل است. بگوییم عبارت ابن قولویه مجمل است. ظاهر عبارت توثیق جمیع، حالا به تعبیر مرحوم استاد، آن ظاهر هم نیست، حالا ایشان کم لطفی فرمودند. ظاهر عبارت توثیق جمیع سلسله سند است. این با واقع کتاب نمی خورد. پس یا باید بگوییم ایشان یک مبنای خاصی در رجال دارد که ما قبول نداریم یا عبارت شما مجمل است. چون خود آقای مثلا می گویند شیخ صدوق گفته این روایت صحیح است، ما قبول نداریم. یک مبنایی دارند ما نداریم. یا حملش بکنیم بر اینکه ایشان یک مبنایی دارد، طبق آن مبنایش گفته جمیع ثقات هستند حالا فرض کنید. خب ما این مبنا را قبول نمی توانیم بکنیم. یا باید این را بگوییم یا بگوییم کلام مجمل است. این کلام الان اجمال دارد، نمی توانیم قبولش بکنیم. چون روی ظاهر که اراده نشده، غیر ظاهر هم انعقاد ظهور می خواهد. انعقاد ظهور هم نشده. دقت فرمودید؟ پس این مسئله ای است که رویش فکر کنید. فردا انشاء الله تعالی بیشتر وارد بحث می شویم.

تمه نهایی بحث را فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين